

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه جلسه گذشته

بیان نمودیم برخی از اهل سنت که قائلند جریان حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام يك معصیت کبیره از طرف حضرت آدم بوده، عمدتاً به این دو تعبیر استدلال می‌کنند: یکی تعبیر عصیان (وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُۥ) و دوم هم تعبیر (فَعَوَىٰ) است؛ می‌گویند: عصیان در جایی است که کسی معصیتی را مرتکب شده باشد، آنهم نه معصیت صغیره، بلکه معصیت کبیره‌ای مرتکب شده باشد.

عرض کردیم برخی از امامیه در مقام جواب گفتند عصیان معنای مطلق دارد؛ به معنای مخالفت امر مولا است، و امر مولا ممکن است امر وجوبی باشد و ممکن هم هست که امر استحبابی باشد. در هر دو مورد عصیان صدق می‌کند. در بحث گذشته عرض کردیم که این مطلب، مطلب درستی نیست. چرا که عصیان در مخالفت با امر استحبابی صدق نمی‌کند. برای تکمیل این اشکال، اگر موارد عصیان را که در قرآن کریم استعمال شده را ملاحظه بفرمایید، تمام مواردش در مورد عمل حرامی است که انجام شده است. مثلاً (فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا) فرعون با حضرت موسی مخالفت کرد و او را عصیان کرد، پیامبری موسی را نپذیرفت. اینجا امر استحبابی نبوده است. یا در مورد خود فرعون دارد (فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ * فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ) که آیات 20 و 21 سوره نازعات است. (قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ). آیه 15 سوره انعام - (فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي ۚ وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَافُورٌ ۚ رَّحِيمٌ). آیه 36 سوره ابراهیم - (قَالَ نُوحٌ ۙ رَبِّ أَنَّهُمْ عَصَوْنِي). تمام کلماتی که از مادی عصیان است، قرآن کریم را که ملاحظه کنید، تماماً در مخالفت با يك امر لزومی استعمال شده است؛ البته ممکن است مجازاً با قرینه در جایی در مخالفت با امر استحبابی هم بیاید؛ اما آن استعمال، استعمال اولی نیست. لذا، این جواب، جواب درستی نیست.

بررسی دلیل دوم اهل سنت در استحبابی بودن امر خداوند به حضرت آدم(ع)

دلیل دوم اهل سنت ماده‌ی «غوی» است. در جلسات گذشته نیز بیان نمودیم که برخی مثل فخر رازی می‌گویند غوی با ضلالت مترادف بوده و هر دو يك معنا را دارند. مرحوم علامه اصرار دارند به اینکه غوی با ضلالت به يك معنا نیست؛ غوی در مقابل رشد است، و معنای رشد این است که انسان به وسیله‌ی شیئی به مقصود خودش می‌رسد؛ اما اگر به وسیله‌ی شیئی انسان به خلاف مقصود رسید، اینجا می‌گویند غی، تعبیر علامه این است: «الغی خلاف الرشد» و معنای رشد این است که «الذي هو بمعنى إصابة الواقع وهو غير الضلال الذي هو الخروج من الطريق» ضلال به معنای انحراف و خروج از طریق است. فخر رازی می‌گوید الغواية والضلالة اسمان مترادفان، بعد در ادامه می‌گوید «والغی ضد الرشد و مثل هذا الاسم لا يتناول إلا

الفاسق المنهمك في فسقه» فقط شامل فاسق می‌شود؛ یعنی هم ضدّ رشد را آورده و هم به معنای ضلالت را آورده است.

مناقشه در دلیل دوم اهل سنت

نکته‌ای که در ذهن ما آمده، این است که ظاهراً بین «غوی» و «غی» خلط شده است. ممکن است هر دو از يك ماده باشد، ولی جایی که می‌خواهد آن را به عنوان گمراهی استعمال کند، به عنوان "غوی" می‌آورد. و جایی که به عنوان ضدّ رشد بخواهد بیاورد، با عنوان "غی" می‌آورد؛ یعنی غیّی با غَوَيّ فرق می‌کند؛ (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) در اینجا می‌گوید «من الغي» اما «غوی» بر وزن «فَعَلَ» که عین الفعلش «واو» باشد، به معنای گمراهی است؛ اما اگر عین الفعلش «ياء» بود که "ياء" در "ياء" هم ادغام می‌شود و می‌شود «غی» به معنای مخالفت با رشد است.

من به لسان العرب مراجعه کردم، از مطالب آن نیز نمی‌توان استفاده کرد که اینها دو تاست، ولی اگر موارد استعمال این لفظ را بررسی کنیم، بین جایی که عین الفعل "واو" است با جایی که عین الفعل «ياء» است، فرق وجود دارد. به هر حال، اینکه بگوئیم «غی» به معنای خلاف رشد است، آیه «غی» ندارد، بلکه «غوی» دارد؛ اگر غوی و غی را یکی بگیریم، این فرمایش درست است؛ اما اینها یکی نیستند.

مرحوم علامه و دیگران می‌فرمایند: بعد از اینکه شیطان به آدم گفت (هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى) آدم خیال کرد که اگر از این درخت بخورد، جاودانی می‌شود؛ خورد و نشد. به این وسیله می‌خواست به مقصودی برسد که همان خلود بود، اما محقق نشد؛ لذا خدا می‌فرماید «فغوی».

علاوه بر این نکته‌ی لغوی که عرض کردیم، «فغوی» تفریع بر عصیان است نه تفریع بر خود عمل خارجی. آدم علیه‌السلام از آن شجره خورد، و سپس عنوان عصیان محقق شده و بعد از آن هم عنوان غوایت محقق شده است. اگر اینجا مراد از غوی، غی در مقابل رشد بود، این بر خود عمل باید مترتب شود نه بر عصیان عمل؛ آیه می‌فرماید (وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى) بعد از عصیان نتیجه‌اش غوایت است؛ که استفاده می‌شود «غوی» یعنی این ضلالت نتیجه‌ی عصیانی است که انسان پیدا می‌کند.

لذا، این جهت را هم که در نظر بگیریم، این دو مطلب، کلام مرحوم علامه را يك مقداری محلّ تأمل قرار می‌دهد. ایشان اصرار دارند که در این آیه؛ "غوی" به معنای ضلال نیست، اما ما با این دو نکته می‌خواهیم بگوئیم به معنای ضلال هست. نکته‌ی اول مسئله‌ی لغوی‌اش است که بین «غَوَيّ» و «غَيّی» فرق است. و نکته‌ی مهم‌تر این است که غوی نتیجه‌ی «عصی» است. اگر غوی به معنای مخالفت رشد باشد، نتیجه‌ی "عصی" نیست، و نتیجه‌ی خود عملی است که انجام شده است. جواب‌هایی که تا اینجا بیان کردیم، جواب‌های درستی نبود و ناتمام بود. باید انتظار دیگر را هم ببینیم تا بعد بتوانیم جمع‌بندی کنیم.

دیدگاه مرحوم علامه طباطبایی در مورد ارشادی بودن نهی خداوند در جریان حضرت آدم(ع)

یکی از انظار مهم که بعید نمی‌دانم از زمان مرحوم علامه به بعد این مسئله آمده باشد، و قبل از آن شاید به این نحو در تفاسیر نبوده، این نظریه است که بگوئیم نهی که خدای تبارک و تعالی فرمود، نهی ارشادی است نه نهی مولوی. بسیاری از شاگردان مرحوم علامه نیز همین نظریه‌ی مرحوم علامه را تبعیت کردند؛ و اگر اثبات شود که این نهی، نهی ارشادی است، دیگر امتثال و معصیت معنا ندارد. امتثال و معصیت در اوامر و نواهی مولوی مطرح می‌شود. مرحوم علامه سه دلیل آوردند بر اینکه این نهی، نهی ارشادی است.

﴿لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾ يك نهي ارشادي است. مرحوم علامه اين را در جلد اول تفسيرشان دارند، البته در جاهاي ديگر هم اين نظريه را آوردند. در جلد 14 از چاپي كه من دارم، ايشان مي‌فرمايد: «و معصية آدم ربّه كما أشرنا إليه آنفاً وقد تقدّم تفصيله إنّما هي معصية أمرٍ ارشادي لا مولوي و الانبياء معصومون من المعصية»؛ مي‌فرمايند اين مخالفت يك امر ارشادي و نهي ارشادي بوده است. نکته‌اي كه در جلد 14 دارند اين است كه «و ليكن هذا معنى قول القائل إنّ الانبياء لا عصمتهم يجوز لهم ترك الاولى» مي‌فرمايد كساني كه مي‌گويند كار آدم ترك اولي بوده، مرادشان همين مخالفت با نهي ارشادي است. لذا، ايشان دو مدعا دارد. يكي اين است كه اصلاً اين امر و نهي مولوي نبوده، و ارشادي بوده؛ و مدعاي دوم اين است كه مراد از ترك اولي در كلمات ديگران همين است؛ يعني اگر به ارشادي بودن برگردد، حرف درستي است، و اگر به اين برگردد، حرف درستي نيست.

بررسی دلیل اول مرحوم علامه و مناقشات آن

ايشان در جلد 1 سه دليل اقامه كردند بر اينكه اين نهي، نهي ارشادي است. اما قبل از اينكه ادله‌ي ايشان را بررسي نماييم، اين نکته را تذكر دهيم كه فرق بين مولوي و ارشادي بودن در چيست؟ فرق عمده بين مولوي و ارشادي بودن اين است كه در امر و نهي مولوي، امتثالش مقرب الي المولاست و مخالفتش مبعّد عن المولاست؛

در امر و نهي مولوي، مولويت مولا مدّ نظر است؛ مي‌گويد اين فعل را انجام بده، چون من مي‌گويم؛ اما در اوامر و نواهي ارشاديه، مولا ارشاد مي‌كند كه مصلحتي كه در اين فعل هست را انجام بده؛ اين مصلحت از تو فوت نشود؛ مولويت مولا در آن دخالتي ندارد.

اما دليل اول، ايشان مي‌فرمايند «إنّهُ تعالى فرّع على النهي في هذه السورة و في سورة الاعراف فرّع أنّه ظلم حيث قال **لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ** ثمّ بدّله في سورة طه من قوله فَتَشْقَى مفرعاً إياه على ترك الجنّة» مي‌فرمايند در سوره‌ي بقره خدای تبارك و تعالی فرمود **لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ**، اگر نزديك بشوند چه مي‌شوند؟ **فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ**، در سوره‌ي طه به جاي **فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ** فرموده **فَتَشْقَى**، يعني به زحمت مي‌افتيدي، به سختي مي‌افتيدي؛ "شقى" به معنای تعب است. آن وقت در سوره‌ي طه، "تعب" را هم معنا مي‌كند.

(إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى * وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى) كه اين بيان براي گرفتاري علم است؛ اگر اين شجره را نخوري، در اين بهشتي كه هستي، هيچ وقت گرسنه و تشنه و عريان نمي‌شوي، خورشيد بر تو نمي‌تابد، اما اگر اين درخت را بخوري، اين مزايای را از دست مي‌دهي و گرفتار مي‌شوي.

ايشان مي‌فرمايد: توقّي از اين امور موجب نهي شده است؛ يعني خدا مي‌خواسته آدم گرفتار اين مشكلات و سختي‌ها نشود، اما جهت مولوي ندارد. لذا، مي‌فرمايد **فالنهي إرشاديّ و مخالفة النهي الارشادي لا توجب معصية مولوية وتعدي عن طور العبودية**. اگر كسي بگويد در اين صورت، ظلم يعني چه؟ مي‌فرمايد: مراد، ظلم بر خودشان است؛ **رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا**؛ مراد، ظلم بر نفس است، نه اينكه بر خدا ظلم کرده باشند، ظلم مذموم در باب ربوبيت و عبوديت در اينجا نيست.

مناقشه در دليل اول

اشكال اول: دليل اول ايشان قابل مناقشه است كه آقاي فياض هم اشاره‌اي فرمودند. در جريان حضرت آدم، خدا نفرمود اگر از اين شجره بخوري اثر وضعي و طبيعي‌اش تعب و گرفتاري است؛ نه! خداوند عقوبتي را براي اينها قرار داده و فرمود اگر از اين شجره بخوريد، شمار را از بهشت بيرون مي‌كنم. آيا خوردن از شجره اثر طبيعي‌اش بيرون رفتن از بهشت بود، يا اينكه خداوند آنها را از آن بهشت بيرون كرد؟

ما باشیم و ظاهر آیات و حقیقت مسئله، این است که خدا آنها را از بهشت بیرون کرد؛ از بهشت که بیرون کرد، بَدَتْ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا [إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى] اینها وجود عام است؛ اینها مشکلاتی بوده که بعد از اینکه خداوند آدم را از بهشت بیرون کرد به وجود آمد. اخراج از بهشت چه بود؟ آیا اخراج از بهشت يك اثر تکوینی و اثر حقیقی خوردن از شجره بود یا اینکه يك اثر جعلی بود که خداوند قرار داد؟ فرمود من می‌گویم از این درخت نخور؛ اگر خوردی، شما را از اینجا بیرون می‌کنم. مثل اینکه - حالا مثال خیلی روشنی عرض کنیم - در گرمای بسیار طاقت فرسا کسی می‌آید در حجره‌ی خنک و خوب، انسان می‌گوید اگر می‌خواهی اینجا بنشینی باید سکوت کنی، من می‌خواهم مطالعه کنم؛ اگر حرف بزنی، تو را بیرون می‌کنم و گرفتار گرما می‌شوی. او هم حرف می‌زند و انسان بیرونش می‌کند. اینجا ارشادی بودن معنا ندارد. اخراج، يك اخراج مولوی است؛ و خدا به عنوان خودش و به عنوان عقوبت مخالفتی که آدم علی نبینا و آله و علیه السلام انجام داد او را از بهشت بیرون کرد. حالا که از بهشت بیرون شد، گرفتاری‌ها و زحمت‌ها قهراً به وجود می‌آید. این اشکال اول.

اشکال دوم: این است که عبارت (فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ) ما را به همین مطلب راهنمایی می‌کند. درست است که مواردی داریم (رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا) جایی که انسان بر خدا ظلم می‌کند، ظلم بر خودش هم کرده است، که اینجا يك ملازمه‌ای وجود دارد؛ ولی اگر در یکجا بخواهیم بگوئیم که این فقط ظلم بر نفس است، قرینه لازم داریم؛ ولی اینجا قرینه‌ای نداریم که اینها فقط بر خودشان ظلم کردند؛ اینها عصیان خدا کردند و ظلم بر خدا کردند، ظلم بر خدا هم همین (فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ) است.

پس، دلیل اول دلیل درستی نیست. عرض کردم بعضی از بزرگان و اساتید ما که از تلامذه‌ی مرحوم علامه‌اند اصرار دارند که این نهی ارشادی است؛ و گاه در کلماتشان اینطور تشبیه کردند که مثل اینکه به کسی بگوئیم اگر این سم را بخوری می‌میری؛ از خوردن سم او را نهی می‌کنیم؛ اما اگر خورد و مُرد، این يك نهی ارشادی بوده است. آیا جریان حضرت آدم مثل این مثال می‌ماند؟ خیلی مشکل است که بگوئیم مثل این مثال است. بگوئیم خدا به حضرت آدم فرموده شما از هر چه می‌خواهید استفاده کنید، اما اگر از این درخت بخوری، اثر تکوینی‌اش این است که از بهشت خارج می‌شوید. و لذا در همین آیات سوره‌ی بقره، خدا می‌فرماید (فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ) تعبیر به «أَزَلَ» دارد. دو اشکال عرض شد.

اشکال سوم این است که بسیاری از اوامر و نواهی مولویه داریم که همین آثار طبیعی در درون آنها نیز ذکر شده است؛ مجرد اینکه در جایی يك اثر طبیعی ذکر شود، امر و نهی را از مولوی بودن خارج نمی‌کند. شارع می‌فرماید «لا تشرب الخمر» خمر نخور که اگر خمر بخوری گرفتار دیوانگی می‌شوی؛ بگوئیم این هم مولوی نیست و ارشادی است.

ما در اوامر و نواهی، در قرآن و روایات زیاد این چنین داریم که يك اثر طبیعی و قهری در آن وجود دارد؛ مخصوصاً با توجه به اینکه ما معتقدیم احکام تابع مصالح و مفاسد است. حال، اگر شارع در يك امر و نهی مولوی بیاید مصلحت و مفسده را ذکر کند، می‌گوید نماز بخوان فَاتَّهَا (تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ)؛ بگوئیم این هم ارشادی است و نماز برای این است که ناهی از فحشاء و منکر است؛ اثرش این است. روزه بگیرد «صوموا تصحوا» این روایت معروف در روزه را هم بگوئیم ارشادی است؛ برای اینکه سالم باشید، روزه بگیرد. نمی‌شود که این را ملاک قرار دهیم که در باب امر و نهی ارشادی، مولا هیچ جنبه‌ی مولویت نباید مدّ نظر داشته باشد، مولا مانند دیگر افراد دارد این امر و نهی را بیان می‌کند؛ به طوری که اگر مولا هم نبود، ما خودمان هم می‌فهمیدیم که این اثر را دارد؛ این کار را انجام نمی‌دادیم؛ و برای این باید يك قرینه‌ی خیلی روشنی وجود داشته باشد.

این سه اشکال را ما بیان نمودیم، حال، اگر کسی در این دلیل اول تأمل کند، شاید غیر از این سه اشکال، اشکال دیگری هم به ذهن برسد و می‌توانید آن را هم بیان کنید. این بیان مطلب در دلیل اول بود.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

